

رئیس جمهور کنونی لهستان، الکساندر کواسنی-یوشکی^۱، تا همین اواخر یکی از مأموران مخفی دستگاه کمونیستی و طرفدار اتحاد شوروی و همدست ژنرال یاروزلسکی بود. ولی اکنون هنگامی که می خواهد در پایتخت خطاب به هموطنان سخن بگوید، در میدان راندل ریگان سخنرانی می کند، روبروی ساختمان عظیمی به سبک معماری زمان استالین که قبلاً اداره مرکزی حزب کمونیست بود و امروز بورس ورشو است.

سیاست از سویی تابع قانون نتایج ناخواسته است و از سوی دیگر تابع قانون احتمالات بعید. چیزهایی که پانزده سال قبل هیچ فیلم سازی که درباره آینده فیلمهای علمی تخیلی بسازد جرأت نداشت به مردم عرضه کند، اکنون نه تنها به حقیقت پیوسته اند، بلکه پیش پا افتاده شده اند. پیش چشم خود ما تاریخ باطنزهای تلخ و شیرین آنچنان میانبری زده است که امروز می توان به دلایل قوی به آینده دموکراسی ابراز خوش بینی کرد. آدمی به این وسوسه دچار می شود که واقعاً باور کند قرن بیستم اگر

۱. Aleksander Kwasniewski البته غرض رئیس جمهور لهستان چند سال پیش در زمان نگارش این سطور

بوده است. (مترجم)

نگویم با پیروزی دموکراسی، دست‌کم با تغییر جهت عمومی بشر به سوی دموکراسی پایان یافته است.

البته من هم کاملاً با خوش‌بینی موافقم، اما به یک شرط: که همیشه به یاد داشته باشیم که قانون احتمالات بعید ممکن است در جهت معکوس نیز با سرعت هرچه تمامتر به کار بیفتد. در پایان قرن نوزدهم محال بود کسی پیش‌بینی کند که قرن بیستم به جنگ توتالیتاریسم خواهد افتاد. حتی خود اصطلاح «توتالیتاریسم» به معنای واقعی که در تاریخ هرگز به تجربه بشر نیامده بود، هنوز وجود نداشت.

حساب ساده‌ای که گذشت زمان را به بخش‌های یکصد ساله تقسیم می‌کند مصنوعی است و بهتر است رها شود. در چشم‌انداز واقعی تاریخ، قرن نوزدهم، چنانکه بارها گفته شده، از ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴ به درازا کشید، و قرن بیستم از ۱۹۱۹ تا ۱۹۸۹.

پس از آشوب‌های ناشی از انقلاب کبیر فرانسه و عهد ناپلئون، اروپا از ۱۸۱۵ عملاً تا پایان قرن ثبات داشت. البته جنگ و انقلاب و کودتا هنوز بود، ولی در همه کشورهای اروپایی دموکراسی در جهتی افتاده بود که پیوسته سرعت گام‌هایش بیشتر می‌شد. از آن جمله بود: تعمیم فزاینده حق رأی و نمایندگی در انتخابات، حق عضویت کارگران در اتحادیه‌ها، آغاز سیاست‌های رفاه اجتماعی، آزادی بیان و آزادی رجوع به مراجع قانونی، استقلال فرهنگی، تضمین حقوق فردی در برابر خودسری‌های دولت، با سواد شدن توده‌ها و گسترش آموزش و پرورش. از همان زمان، دموکراسی آمریکا به روایت [دولتمرد و متفکر سیاسی فرانسوی] توک‌ویل، سرمشقی برای اروپا معرفی می‌شد. مستعمرات سابق در آمریکای لاتین به آزادی دست یافتند، گرچه مراحل بعدی تاریخشان پُر هرج و مرج و آشوبزده از کار درآمد. حتی روسیه تزاری آهسته آهسته لیبرال‌تر می‌شد. اگر در ۱۹۰۰ از ناظری بی‌طرف درباره آینده سؤال می‌شد، او بدون شک با توجه به کلیه دلایل پیش‌بینی می‌کرد که قرن بعد شاهد گسترش فزاینده دموکراسی خواهد بود.

ولی چنین نشد. در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، رژیم‌هایی از نوع کلی «توتالیتاریسم» به وجود آمدند که تا آن روز بی سابقه بود: بلشویسم در ۱۹۱۷، فاشیسم در ۱۹۲۲ و نازیسم در ۱۹۳۳. وقتی می‌گوییم «تا آن روز بی سابقه»، مقصود این است که رژیم کاملاً ممکن است غیردموکراتیک باشد، ولی توتالتر نباشد. حکومت‌های سلطنتی اروپایی در دوران پادشاهان مطلق‌العنان، دولت‌شهرهای یونان باستان به هنگام فرمانروایی جباران، حکومت دولت‌شهرهای ایتالیا در رنسانس - همه دیکتاتوری بودند، اما توتالتر نبودند. در یکایک این ساختارهای سیاسی، اقتصاد عمدتاً مستقل بود و حتی بالاترین

REVEL

UNIVERSITÉ DE MONTREAL
 DÉPARTEMENT DE PHILOSOPHIE
 150 AVENUE JESSICA
 MONTRÉAL, QUÉBEC H3T 1J4



مصدر اقتدار از شمول موازنه قوا و نظارت فئودالی یا ناحیه‌ای یا مذهبی یا حقوقی یا دانشگاهی خارج نبود. پژوهش علمی، تحقیق فلسفی و خلاقیت هنری تقریباً بی هیچ شرط و قیدی آزاد و اختیاری بود. هر جامعه‌ای به راه خود می‌رفت. در مقابل، رژیم توتالیتار ذاتاً و مطابق تعریف به معنای سرپنجه‌ای آهنین است که سیاست و اقتصاد و فرهنگ را به سود اقلیتی حکومتگر و خودگماشته در انحصار می‌گیرد. این رژیم انحصارگر نیازمند دستگاهی با نیروی محرک ایده‌نولوژی برای سرکوب آزادی فردی و نابودی فرهنگ است. ریشه هر توتالیتاریسمی یک «ایده» است. ایسن زیرساخت ایده‌نولوژیک و ناکجاآبادی یکی از عجیب‌ترین ویژگیهای همه توتالیتاریسم‌ها، یعنی حذف فیزیکی مردم خود کشور ذیربط، را روشن می‌کند. به محض اینکه عملی شدن «ایده» بنیادی توتالیتاریسم دور از واقعیت و غیرممکن از کار درآید، آن اقلیت حکومتگر و خودگماشته گناه شکست را به گردن عناصر «ناسالمی» می‌اندازد که نقصیرشان تعلق به نژاد یا طبقه اجتماعی خاصی است، و سپس شروع به «تصفیه» میلیون‌ها مردم بیگناهی می‌کند که حتی از مخالفان سیاسی هم نیستند.

ایده‌نولوژی مرده و زنده

ظهور رژیمهای توتالیتار در اروپا و بیشتر آسیا و بخشی از آمریکای لاتین هرگز در

مخیله هیچ آینده‌شناسی در آغاز قرن بیستم نمی‌گنجید. از این رو، این فرض خردمندانه نیست که فروپاشی کمونیسم پس از ۱۹۸۹ حتماً به گسترش اقتصاد آزاد در همه جا و به دموکراسی به عنوان یگانه نظام سیاسی در جهان خواهد انجامید. چنین استنتاجی ممکن است امری قطعی از لحاظ منطق امور به نظر برسد، ولی گردش کارها در قرن بیستم شاهی است بر اینکه محرک عمده تاریخ منطق نیست.

به این جهت، من در یکی از کتابهایم در ۱۹۹۲^۱ در برابر زیاده‌روی در خوش‌بینی و خیالبافی موضعی توأم با احتیاط اتخاذ کردم. درست است که برخی از کشورهای سابقاً کمونیست گامهایی در جهت آزادی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی برداشته‌اند؛ ولی کشورهای دیگر (و در رأس آنها روسیه) نتوانسته‌اند از پیامدهای گذشته کمونیستی خود فاصله بگیرند. روسیه هنوز در سلطه اقلیت حکومتگر یا «نومن کلاتورا»^۲ی سابق است. کشاورزی به دست استالین و جانشینان او و در نتیجه پیروی از رهنمودهای «علمی» لیسنکو^۳ بکلی نابود شد، و هنوز احیا نشده است. حکومت قانون تقریباً وجود ندارد. اقتصاد بازار که در اتحاد شوروی نیز به طور اعلام نشده در کار بود، به صورت مافیایی کار و باری پر رونق دارد.

در کشورهایی که یا دیگر کمونیست نیستند یا، مانند چین، می‌خواهند از یوغ کمونیسم رها شوند، ایده‌تولوژی ممکن است مرده باشد، ولی در عمل امکان ریشه‌کنی شیوه‌های به ارث رسیده از آن وجود ندارد. در مقابل، در کشورهایی که هرگز کمونیست نبوده‌اند، ایده‌تولوژی از نو زنده شده است. از ویژگیهای دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، کوشش

1. *Le Regain démocratique.*

۲. *nomenklatura*. در کشورهای کمونیست گرچه این امر رسماً اعلام نمی‌شد، حزب برای حصول اطمینان از گماشتن افراد مورد اعتماد به سمتهای حساس، اعم از سیاسی و اداری و قضایی، و کنترل کامل امور، از تربیتی به نام «نومن کلاتورا» (لفظاً به معنای نامیده یا فهرست نامها) استفاده می‌کرد، یعنی کسانی که نامشان در فهرست «خودی‌ها» بود، و کسی بجز آنان به مشاغل مهم (و پر درآمد) منصوب نمی‌شد. اعضای نومن کلاتورا از بسیاری مزایا و امتیازاتی بهره‌مند می‌شدند که مردم عادی از آن محروم بودند و طبقه‌ای ممتاز در درون آن جوامع اسماً بی‌طبقه تشکیل می‌دادند. (مترجم)

۳. T.D. Lysenko (۱۸۹۸ - ۱۹۷۶). زیست‌شناس و متخصص کشاورزی شوروی، دشمن سرسخت دانش ژنتیک که در زمان استالین، دیکتاتور زیست‌شناسی آن کشور بود و با نظریه‌های عجیب و نادرست زیان فراوان به کشاورزی و پیشرفت علم در شوروی رسانید. (مترجم)

بی‌پایان و ابتکارهای باور نکردنی چپ بین‌المللی در کشورهای دموکراتیک برای پرهیز از پند گرفتن از شکست کمونیسم بوده است. البته اغلب حزبهای کمونیست غربی ناپدید یا به حاشیه رانده شده‌اند و نامهای دیگری برگزیده‌اند و نظریاتشان را تغییر داده‌اند. حزبهای سوسیالیست یا سوسیال دموکرات با پذیرفتن اقتصاد بازار و خصوصی سازی آنچه ملی شده بود و آزاد کردن نرخ ارز، به میانه‌روی میل کرده‌اند. ولی حتی در کشورهایی مانند آمریکا و بریتانیا که حزب کمونیست همیشه کوچک و به لحاظ سیاسی ناچیز بوده است، مخالفان سرمایه‌داری و اقتصاد بازار همچنان در بحثهای ایده‌نولوژیکی دست بالا را دارند. کسانی که در دسامبر ۱۹۹۹ در شهر سیاتل مانند چریکهای شهری به خیابانها ریختند، نشان دادند که بنای اعتراضشان به جهانی شدن بر جدلهای ضد سرمایه‌داری و مستقیماً ناشی از خالص‌ترین صورت مارکسیسم است. موفقیت این گروهها و سازمانهای غیررسمی و شبه‌مذهبی و غیردولتی در عرصه ایده‌نولوژی، از تنفیری عامیانه از جامعه باز سرچشمه می‌گیرد که ضمناً منبع الهام آنهاست. رسانه‌های جمعی اروپا کمابیش همه با شعارهای آشوبگران همدل و همراه بودند و از شکست کنفرانس سیاتل استقبال کردند. اینجاست که به امری شگفت‌انگیز و متناقض نما برمی‌خوریم. کمونیسم از درون منفجر شد، ولی پندی که برخی از رهبران عقیدتی سرشناس و پرنفوذ از آن واقعه گرفته‌اند این است که سرمایه‌داری و، از آن بالاتر، لیبرالیسم محکوم است. (غرض از لیبرالیسم در اینجا البته همان معنای مراد در واژگان سیاسی سنتی اروپا، متضمن مفهوم مالکیت خصوصی و آزادی سیاسی و اقتصادی است.)

فهم پدیده توتالیتریزم ممکن نیست مگر با توجه به این تز که بخش مهمی از هر جامعه مرکب از افرادی است که در گفتار و کردار دیکتاتوری می‌خواهند: یعنی می‌خواهند یا خودشان دیکتاتور باشند یا حیرت‌انگیزتر اینکه تابع دیکتاتور باشند و به او تسلیم شوند. از این رو، دموکراسی همیشه با خطر روبروست. تاریخ هرگز شاهد پایان وسوسه توتالیتریزم نخواهد بود، زیرا ریشه آن نه در فلان جبر یا موجبیت اجتماعی - تاریخی، بلکه در سرشت آدمی است. خود مارکس هم توضیحی برای مارکسیسم ندارد.

● ژان - فرانسوا رول (طرح از دیوین لوین)



- 1984 • Le Rejet de l'État (*Grasset*)
- 1984 • Une anthologie de la poésie française (*Robert Laffont*)
- 1987 • Le Terrorisme contre la démocratie (*Hachette*)
- 1988 • La Connaissance inutile. Prix Chateaubriand, prix Jean-Jacques Rousseau (*Hachette pluriel*)
- 1992 • L'Absolutisme inefficace, ou Contre le présidentielisme à la française (*Plon*)
- 1992 • Le Regain démocratique, Grand prix littéraire de la Ville d'Ajaccio et du Mémorial (*Fayard*)
- 1994 • Histoire de la philosophie occidentale, de Thalès à Kant (*Éd. Nil*)
- 1997 • Le Moine et le Philosophe (en collaboration avec son fils Matthieu Ricard) (*Éd. Nil*)
- 1997 • Le Voleur dans la maison vide, Mémoires (*Plon*)
- 1998 • L'Œil et la Connaissance. Écrits sur l'art (*Plon*)
- 1999 • Fin du siècle des ombres. Chroniques politiques et littéraires, 1980-2000 (*Fayard*)
- 2000 • La Grande Parade. Essai sur la survie de l'utopie socialiste (*Plon*)
- 2001 • Les Plats de saison. Journal de l'an 2000 (*Le Seuil/Plon*)
- 2002 • L'Obsession anti-américaine. Son fonctionnement, ses causes, ses inconséquences (*Plon*)